

کاو‌شهای فلسفی و «استدلال علیه زبان خصوصی» (فلسفه ویتگنشتاین متاخر «۶»)

منبع: سایت رادیو زمانه، روز جمعه، مورخ: ۹۵/۵/۱

در مقالات «کاو‌شهای فلسفی و تلقی آگوستینی از معنا» ویتگنشتاین متاخر، «بازی» و «بازی - زبانی»، «کاو‌شهای فلسفی و مفهوم «شبهات خانوادگی»»، «کاو‌شهای فلسفی و استدلال تبعیت از قاعده» و «ویتگنشتاین متاخر، کریپکی و «استدلال تبعیت از قاعده»»، نقد تلقی ذات‌گرایانه به روایت ویتگنشتاین متاخر تبیین شد. علاوه بر این، تلقی لاک و دیگر امپرسیست‌های کلاسیک از «تصویر ذهنی» و حدود و ثغور معناداری، همچنین مفاهیم «بازی - زبانی»، «بازی»، «شبهات خانوادگی» و «استدلال تبعیت از قاعده» و روایت کریپکی از این مبحث، تبیین شد. در این جستار، «استدلال علیه زبان خصوصی» به روایت ویتگنشتاین متاخر صورتبندی می‌گردد.

امکان یا عدم امکان زبان خصوصی یکی از جدی‌ترین بحث‌های فلسفی ویتگنشتاین است که بحث‌های فراوانی را میان فیلسوفان برانگیخته؛ صورت مسئله از این قرار است: آیا می‌توان زبان خصوصی داشت؟ آیا می‌توان زبانی ابداع کرد که به نحو خصوصی و دلخواهی به احساسات و عواطف یک کاربر زبان ارجاع دهد؟ فرض کنید یک رایبسون کروزوئه مادرزاد که توانایی‌های یک انسان را دارد در جزیره‌ای دورافتاده زندگی می‌کند. یکی از قابلیت‌های وی قدرت ساختن مفاهیم است. سؤال این است: آیا امکان دارد وی به مدد مفاهیمی که می‌سازد، برای خود زبانی خصوصی بسازد؟ پاسخ ویتگنشتاین به این پرسش منفی است. وی در کاوشهای فلسفی استدلالی در رد امکان پذیرِ زبان خصوصی اقامه کرده است. وی مدعای خود را اینگونه تبیین میکند:^۱

کاربر زبانی دارای احساسی است که می‌توان آنرا در زبان نامید و جایی یادداشت کرد. در آینده وقتی کاربر زبان با چنین احساسی مواجه شود با استفاده از حافظه خود می‌کوشد تشخیص دهد که آیا می‌تواند احساس کنونی را نیز بنامد. بنابراین او در آینده می‌تواند احساس‌های مشابه را از غیر آن تشخیص دهد؛ برای این تشخیص یک معیار و محک هنجاری وجود دارد که عبارتست از حافظه او و قیاس آنچه اکنون تجربه کرده با تجارب پیشین. در واقع، وی می‌تواند با این ضابطه تشخیص دهد که نامیدن احساس کنونی صحیح است یا نه. اکنون پرسش درباره اولین باری است که کاربر زبان، احساسی را نامیده است. به عبارت دیگر، فرد چگونه می‌تواند بداند که در نامیدن این احساس موجه است؟ درستی و نادرستی موارد آینده را می‌توان براساس هنجار شکل گرفته در گذشته تشخیص داد، اما برای تشخیص درستی و نادرستی نخستین کاربرد هیچ هنجاری در دست نیست. بدون در دست داشتن چنین هنجاری، تفکیک میان کاربرد صحیح و ناصحیح علائم و واژگان زبانی بی‌معنا می‌شود. به تعبیر ویتگنشتاین، در دست نداشتن معیار و هنجار بیرونی‌ای جهت تشخیص صحت و سقم کاربرد واژگان، مانند آن است که برای احراز صحت مطالب یک روزنامه، به یک نسخه دیگر از همان روزنامه مراجعه کنیم. بنابراین، در تأسیس یک زبان خصوصی هیچ‌گونه ضابطه‌مندی‌ای وجود ندارد و می‌توان در زبان هر نامی بر هر احساسی نهاد. هر چند می‌توان برای کاربرد واژگان در آینده ضابطه‌ای بدست داد، اما برای نخستین کاربرد، هیچ‌گونه ضابطه‌ای وجود ندارد. بدون وجود ضابطه، تفکیک میان «صحیح / آنچه صحیح به نظر می‌رسد» از میان

۱. ذهن یا مغز (brain) که مورد نظر فیزیولوژیست‌ها و نورو فیزیولوژیست‌هاست متفاوت است. یک وقت درباره حالات فیزیکی (physical states) صحبت می‌کنیم و زمانی درباره حالات ذهنی‌ای نظری من میل دارم، من غم دارم، من آرزو دارم و... یکی از مسائل مهم فلسفی عبارتست از ربط و نسبت میان حالات فیزیکی و حالات ذهنی؛ در این باب، در فلسفه ذهن، نظریات متعددی ارائه شده است

می‌رود و در نتیجه تخاطب، مفاهمه و سخن گفتن معنادار غیر ممکن می‌شود. سخن گفتن معنادار زمانی امکان‌پذیر است که به لحاظ دلالت‌شناسی بتوان تفکیکی میان «صحیح / آنچه صحیح به نظر می‌رسد» به دست داد. گویی وجود چنین تفکیکی از شروط استعلایی سخن گفتن معنادار است. با این اوصاف کسی نمی‌تواند خود، به عواطف و احساسات خویش در زبان ارجاع دهد. به عبارت دیگر، اگر چه وجود چنین ارجاعی متصور است، این ارجاع قوام بخش تاسیس یک زبان نیست. در واقع، اگر چه کسی نمی‌تواند رابینسون کروزوئه مادرزاد را از نام نهادن بر احساسات خود باز دارد، اما مجموعه این نام‌ها قوام بخش یک زبان نیستند؛ زیرا شکل‌گیری زبان متوقف بر امکان تفکیک میان «صحیح / آنچه صحیح به نظر می‌رسد» است، چرا که در زبان باید تشخیص کاربرد درست و نادرست یک واژه از یکدیگر متصور و امکان‌پذیر باشد. کاربر زبان نمی‌تواند به تنهایی منبع هنجارمندی باشد، نمی‌توان فرد را با خودش تطبیق داد و بر مبنای این تطابق تشخیص داد که آیا کاربرست واژه صحیح بوده یا ناصحیح. هنجاری که کاربر زبان بدان ارجاع می‌دهد و براساس آن رفتار زبانی خویش را محک می‌زند، باید مستقل از او باشد. اگر برای زبان ماهیت جمعی قائل باشیم، آن‌گاه جامعه زبانی و معیارهای زبانی بین‌الذهانی آن، خطاها را تصحیح می‌کند. می‌توان مدعی فرد قائل به زبان خصوصی و استدلال ویتگنشتاین در نقد آنرا اینچنین صورتبندی کرد:

مدعا: من می‌توانم به نحو خصوصی به احساسات و عواطف خصوصی خود در زبان ارجاع دهم.

استدلال: اگر این امر امکان‌پذیر باشد، آن‌گاه تفکیک میان «صحیح / آنچه صحیح به نظر می‌رسد» که تفکیکی دلالت‌شناسانه است، از میان رخت بر می‌بندد. ویتگنشتاین از این جا حرکت می‌کند و نشان می‌دهد تالی آن مدعا فاسد است و تاکید می‌کند که چون نمی‌توان تالی فاسد را پذیرفت، پس مدعای اولیه ناموجه است.

مسیر استدلال از این قرار است:

۱. فرض کنیم زبان خصوصی وجود داشته باشد و کاربر زبان بتواند در آن به نحو خصوصی به احساسات و عواطف خود ارجاع دهد.
۲. لازمه این فرض این است که تفکیک میان «صحیح / آنچه صحیح به نظر می‌رسد» از میان برود.
۳. حال آن‌که شرط قوام بخش سخن گفتن معنادار و مخاطبه، لحاظ کردن تفکیک دلالت‌شناسانه میان صحیح و آنچه صحیح به نظر می‌رسد، است.
۴. بنابراین فرض اول ما نادرست است و نمی‌توان در زبان به نحو خصوصی به احساسات و عواطف ارجاع داد:

فقره ۲۵۸: به یقین تعریف برای تثبیت معنای یک واژه کاراست. خوب، این کار دقیقاً با متمرکز کردن توجه من انجام می‌شود. چون به این طریق، من رابطه میان نشانه و احساس را در (ذهن) خودم حک می‌کنم. اما "حک کردن در (ذهن) خود" می‌تواند معنایش فقط این باشد که: این فرایند سبب می‌شود این ارتباط را در آینده به درستی به باید بیاورم. اما برای مورد کنونی، ضابطه و معیاری برای صحت آن ندارم. آدم وسوسه می‌شود که بگوید: هر چه به نظر من درست بیاید درست است. و معنی این حرف، تنها این است که در این جا نمی‌توان از "درست" سخن گفت.

فرض کنید کسی غمگین است؛ غم یک حالت ذهنی اوست.^۱ در بحث از زبان خصوصی، مراد از ارجاع دادن، ارجاع به حالات ذهنی ای نظیر غمگین بودن در زبان است؛ یعنی احساسات و عواطفی که با آن‌ها دست به گریبان هستیم و صورتبندی زبانی می‌یابند:

فقرة ۲۴۳: انسان می‌تواند خود را تشویق کند، به خود دستور دهد، از خود اطاعت کند، خود را سرزنش یا تنبیه کند، از خود پرسش کند و پاسخ آن را بدهد. حتی می‌توانیم انسان‌هایی را تصور کنیم که فقط در تک‌گویی سخن می‌گویند. فعالیت‌های خود را با سخن گفتن با خود همراهی می‌کنند - کاشفی که آن‌ها را تماشا کند و به صحبت‌شان گوش کند ممکن است در ترجمهٔ زبان آن‌ها به زبان ما توفیق یابد. (این او را قادر می‌سازد اعمال این کسان را به‌درستی پیش‌بینی کند، چون او تصمیم گرفتن‌های آنان را نیز می‌شنود.)
اما آیا می‌توانستیم زبانی را نیز تصور کنیم که در آن شخص بتواند تجربه‌های درونی خود را - احساس‌ها، حال و هوای و ... - برای کاربرد شخص خویش بنویسد یا به آن بیان شفاهی ببخشد؟ - خوب مگر نمی‌توانیم در زبان معمولی خود این کار را کنیم؟ - اما منظور من این نیست. واژه‌های منفرد این زبان قرار است به آنچه فقط برای شخص سخن‌گو می‌تواند دانسته شود ارجاع دهد.

ممکن است ما با خودمان صحبت کنیم. جنس حرف زدن با خود، متفاوت از سخن گفتن با دیگر کاربران زبان نیست. علاوه بر این، انسان می‌تواند به خود دستور بدهد و از یک هنجار پیروی کند. سؤال ویتگنشتاین این است: «آیا می‌توان زبانی را تصور کرد که شخص در آن به احساسات و عواطف شخصی خود دسترسی مستقیم داشته باشد؟» در مثال رایبسون کروژوئه، سؤال اصلی عبارتست از امکان پذیري تأسیس یک زبان خصوصی توسط کاربر زبان:

فقرة ۲۴۴: واژه‌ها چگونه به احساس‌ها ارجاع می‌دهند؟ این‌جا به‌نظر نمی‌رسد مسئله‌ای وجود داشته باشد؛ آیا هر روز دربارهٔ احساس‌ها صحبت نمی‌کنیم و به آن‌ها نام نمی‌دهیم؟ اما چگونه میان نام و چیز نامیده شده، پیوند برقرار می‌شود؟ این پرسش برابر است با این‌که: چگونه انسان معنای نام‌های احساس‌ها - مثلاً معنای واژه "درد" - را یاد می‌گیرد؟ یک امکان وجود دارد: واژه‌ها با بیان‌های ابتدایی و طبیعی احساس پیوند دارند و به جای آن‌ها به کار می‌روند. بچه‌ای افتاده و گریه می‌کند؛ اما سپس بزرگسالان با او صحبت می‌کنند و در این تعامل جمله‌ها را به او می‌آموزند. "رفتار درد" واژهٔ جدیدی را به کودک می‌آموزد.
پس می‌گویید واژهٔ درد در واقع به معنای گریه کردن است؟ - برعکس؛ بیان شفاهی درد، جانشین گریه می‌شود و آن را توصیف نمی‌کند.

فقرة ۲۴۵: زیرا چگونه می‌توانم تا آن‌جا جلو بروم که بکوشم از زبان برای وساطت میان درد و بیان آن استفاده کنم؟
فقرة ۲۴۶: احساس‌های من به چه مفهومی خصوصی هستند؟ خوب فقط خودم می‌توانم بدانم آیا به‌راستی دچار درد هستم یا نه؛ شخص دیگر فقط می‌تواند آن را حدس بزند. این از یک حیث غلط است و از حیث دیگر بی‌معنا. اگر واژهٔ "دانستن" را به همان طریقی که معمولاً به کار می‌رود به کار می‌بریم (و به چه طریق دیگری می‌توان آن را به کار برد؟) پس دیگران اغلب اوقات می‌دانند که من کی دچار درد هستم. - بله، اما نه با همان قطعیتی که من خود می‌دانم! - ابداً نمی‌توان در مورد من (مگر به‌صورت شوخی) گفت که می‌دانم دچار درد هستم.

۱. ذهن با مغز (brain) که مورد نظر فیزیولوژیست‌ها و نورو فیزیولوژیست‌هاست متفاوت است. یک وقت دربارهٔ حالات فیزیکی (physical states) صحبت می‌کنیم و زمانی دربارهٔ حالات ذهنی‌ای نظری من میل دارم، من غم دارم، من آرزو دارم و... یکی از مسائل مهم فلسفی عبارتست از ربط و نسبت میان حالات فیزیکی و حالات ذهنی؛ در این باب، در فلسفهٔ ذهن، نظریات متعددی ارائه شده است.

نمی‌توان گفت دیگران فقط با رفتار من از احساس‌های من مطلع می‌شوند - چون نمی‌توان گفت من از آن‌ها مطلع می‌شوم. من آن‌ها را دارم.

حقیقت این است: درباره‌ی دیگران گفتن این‌که شک دارند آیا من دچار درد هستم مفهومی دارد، اما گفتن این درباره‌ی خودم، نه.

ویتگنشتاین در فقره ۲۴۶، درباره‌ی گرامر واژه «دانستن» بحث می‌کند. کاریست صحیح واژه «دانستن» چیست؟ در این جا گرامر عبارت است از شرایطی که به کار بستن صحیح واژه «دانستن» را به لحاظ دلالت‌شناختی امکان پذیر می‌کند. بکار بستن واژه «دانستن»، هنگامی رواست که متعلق دانستن را علی‌الاصول بتوان ندانست، یا به عبارت دیگر بتوان در آن شک کرد. می‌توان گزاره‌های «سقراط معلم افلاطون بود» یا «ناپلئون در جنگ واترلو شکست خورد» را علی‌الاصول ندانست. ممکن است من ندانم ناپلئون در جنگ واترلو شکست خورد، اما آیا می‌توانم بگویم «شک دارم که درد دارم»؟ آیا ممکن است متعلق احساسات و عواطف مورد شک واقع شود؟ سؤال از این‌که «از کجا می‌دانید ناپلئون در جنگ واترلو شکست خورد؟» سؤال معناداری است. اما اگر من بگویم «من درد دارم» و شما بپرسید «از کجا می‌دانی که درد داری؟» سؤال معناداری نیست؛ زیرا در اینجا بحث بر سر منبع معرفتی درون‌نگری^۲ و رجوع به عواطف و احساسات شخصی است.^۳

جنس سؤال از این‌که از کجا می‌دانم که درد دارم متفاوت است از این سؤال که از کجا می‌دانم فرمان مشروطیت توسط مظفّرالدین‌شان امضا شده است. به عنوان مثالی دیگر، فرض کنید کودکی که معلمش او را دعوا کرده، به مادر خود می‌گوید: «خوشحالم از اینکه در درس ریاضی نمره ۱۱ گرفته‌ام و معلم مرا دعوا کرده است.» مادر می‌گوید: «پس چرا می‌گویی خوشحالم؟ باید بگویی غمگینم.» این مثال نشان‌دهنده این امر است که کودک مهارت زبانی مکفی ندارد و جامعه زبانی دارد وی را تصحیح می‌کند. ویتگنشتاین می‌گوید: ممکن است دیگران بدانند یا ندانند که من درد دارم اما خودم نمی‌توانم بگویم می‌دانم یا نمی‌دانم که درد دارم. زیرا آنچه متعلق درد واقع می‌شود، نمی‌تواند مشمول شک شود. بنابراین اگر من به عواطف و احساسات خود ارجاع می‌دهم، باید به خاطر داشته باشم، مطابق با استدلال علیه زبان خصوصی ویتگنشتاین، نحوه ارجاع به احساسات و عواطف به نحو خصوصی امکان‌پذیر نیست. وقتی با استفاده از زبان، پا درد داشتن خویش را اظهار می‌کنم، در عین حال هیچ دسترسی ویژه‌ای^۴ به احساس درد داشتن خود ندارم. به تعبیر دیگر، اگر چه این پای من است که درد می‌کند، اما از آن‌جا که درد ترجمان زبانی پیدا کرده، من هیچ دسترسی ویژه‌ای به صورتبندی زبانی آن ندارم؛ دیگران نیز این گزاره را همان‌گونه می‌فهمند که خود من می‌فهمم.

فرض کنید رابینسون کروزوئه مادرزاد با آزمون و خطا می‌فهمد اگر روزی هفت یا هشت نارگیل بخورد زنده می‌ماند. بنابراین وی قاعده‌ای دارد که طبق آن باید روزی هفت یا هشت نارگیل بخورد. اکنون اگر بخواهد قاعده خود را به صورت زبانی بیان کند، نمی‌تواند جملاتی معنادار بسازد، زیرا منبع هنجارمندی خود اوست و ضابطه‌ای برای کاریست صحیح و سقیم واژگان، بیرون از او وجود ندارد، حال آنکه معناداری علی‌الاصول متوقف بر بدست دادن ضابطه‌ای جهت تفکیک «صحیح» و «ناصحیح» واژگان از یکدیگر است.

نکته دیگر اینکه جامعه زبانی فقط تصحیح دلالت‌شناختی نمی‌کند، بلکه تصحیح معرفت‌شناختی نیز می‌کند. ممکن است رابینسون کروزوئه مادرزاد به نحو تجربی و به ممد آزمون و خطا دریابد که باید روزی هشت نارگیل بخورد تا انرژی مکفی برای زندگی کردن در جزیره را داشته

۲. introspection

۳. درباره‌ی منبع معرفتی "درون‌نگری" و ربط و نسبت آن با استدلال زبان خصوصی، در دوره "معرفت‌شناسی و تفکر نقادانه" به تفصیل سخن گفته‌ام. فایل‌های صوتی این دوره در لینک http://www.begin.soroushdabagh.com/lecture_f.htm زیر قابل دسترسی است:

۴. privileged access

باشد؛ در عین حال، در ادامه در تعداد نارگیل‌ها اشتباه کند، مثلاً شش و یا نه نارگیل بخورد؛ تنها جامعه زبانی می‌تواند وی را به جهت معرفتی تصحیح کند. جامعه زبانی، کودکی را که نمی‌داند از احساس خود در زبان به شادی یا غم تعبیر کند و یا می‌داند اما اشتباه به کار می‌برد (نه به دلیل نداشتن مهارت زبانی بلکه در اثر خطا، نظیر مثال رایبسون کروزوئه ماردزاد و نارگیل)، هم تصحیح دلالتی می‌کند، هم تصحیح معرفتی. در واقع، در برخی از موارد، کاربر زبان باورهای نادرستی دارد که باید از منظر معرفت‌شناختی اصلاح شوند، اگر این خطای معرفتی تصحیح نشود کاربر زبان دچار اشکال می‌شود. قدرت تصحیح خطاها علی‌الاصول برعهده دیگر کاربران زبان است. پس، دیگر کاربران زبان کمک می‌کنند تا تفکیک میان «صحیح / آنچه صحیح به نظر می‌رسد» در جامعه زبانی محقق شود. لازمه این سخن این است که حضور دیگر کاربران زبان در یک جامعه زبانی، هم ارزش دلالت‌شناختی دارد، هم ارزش معرفت‌شناختی.

دو قرائت از استدلال علیه زبان خصوصی در ادبیات موجود است: قرائت ضعیف^۱ و قرائت قوی^۲. مطابق قرائت قوی ذهن و ضمیرانسان کاملاً خالی است، مانند لوح سپیدی که توسط جامعه پُر می‌شود. کاربر زبان خود فی‌نفسه قابلیت ندارد و تمام آنچه در زمره قوای شناختی و زبانی ما انگاشته می‌شود، توسط جامعه القاء شده است. علاوه بر این، مطابق با قرائت ضعیف، در وهله اول، کاربر زبان واجد قابلیت‌های چندی است. این قابلیت چه به لحاظ دلالت‌شناختی و چه به لحاظ معرفت‌شناختی بر اثر قرار گرفتن در جامعه به فعلیت می‌رسد. به تعبیر دیگر، از منظر قائلان به قرائت ضعیف، ویتگنشتاین در مقام برهم زدن تفکیک میان بیرون^۳ و درون^۴ است. به نزد ایشان، استدلال علیه زبان خصوصی بیش از هر امری، بر این مهم تأکید می‌کند که کاربر زبان واجد قابلیت‌ها و استعدادهایی است که بر اثر تعامل با دیگر کاربران زبان، به فعلیت می‌رسد.

در مقابل، رفتارگرایان^۵ قائل به قرائت قوی از استدلال علیه زبان خصوصی هستند. بنا به رأی رفتارگرایان، انسان چیزی نیست جز رفتارهایی که از وی سر می‌زند. در فقره ۲۴۴ خواندیم که درد تبدیل می‌شود به رفتار توأم با درد که از فرد صادر می‌شود. از منظر رفتارگرایان، ویتگنشتاین بر این باور است که واژه «درد» به معنای گریه کردن است؛ در واقع، بیان شفاهی درد جانشین آن می‌شود.

۱. weak account of private- language argument

۲. strong account of private- language argument

۳. outer

۴. inner

۵. behaviorists